

فقه و اجتهاد

دوفصلنامه تخصصی فقه و علوم وابسته

سال سوم، شماره پنجم

بهار و تابستان ۱۳۹۵



صاحب امتیاز: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

مدیر مسئول: آیت الله محمدجواد فاضل لنکرانی

سر دبیر: دکتر حمید ستوده



شورای مشاوران علمی (به ترتیب حروف الفبا):

سید جواد حسینی خواه (استاد حوزه علمیه قم) / محمدجعفر طوسی (مدرس دانشگاه و استاد حوزه علمیه قم) / سید علی علوی قزوینی (دانشیار دانشگاه تهران، پردیس فارابی) / ابوالقاسم علیدوست (دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی) / محمدجواد فاضل لنکرانی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم) / محمدرضا فاضل کاشانی (استاد حوزه علمیه قم) / محمد قائمی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم) / محمدعلی قاسمی (استاد حوزه علمیه قم و مدرس جامعه المصطفی العالمیه) / محمدمهدی مقدادی (دانشیار دانشگاه مفید قم) / سید محمد نجفی یزدی (استاد درس خارج حوزه علمیه قم)



دبیر اجرایی: محسن شیرخانی

ویراستار: محسن عالی شاهی

همکاران مترجم در این شماره: حبیب ساعدی (عربی) - سید محمد سلطانی (انگلیسی)
نشانی: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، معاونت پژوهش، دفتر فصلنامه فقه و اجتهاد
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۷۴۹۴۹۴ - ۰۲۵ - دورنگار: ۳۷۷۳۰۵۸۸ - ۰۲۵

قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال



دراسة فقهية قانونية في التحقيقات الجنائية

حميد ستودة

الخلاصة: إنّ الاهتمام بالإمارات التخصصية والعلمية والاستناد اليها لاستكمال أدلة الملفات الجنائية أمر ضروري، وفي هذا المجال فان التقارير التحقيقية في الجنائيات بصفتها الساعد المهم والخبير في دعم المحاكم القضائية تعد من أهم الأمارات القضائية، وتعرض في هذا المقال بعد شرح وبيان المباحث العامة وأساليب إثبات المواضيع القضائية في العلوم الجنائية، الى مبيين مهمين لاثبات اعتبار وصحة هذه الطريقة، وهذا يعني اننا نتعرض الى دراسة قانونية وفقهية حول موضوع علم القاضي والرجوع الى المختص وكذلك نبين شروط ومجال الاعتماد عليها في اثبات اعتبار وحجية التحقيقات العلمية والجنائية.

الكلمات الرئيسية: التحقيقات الجنائية، دليل الاثبات، المختص، علم القاضي.



Jurisprudential - Legal Study of Criminal Investigations

Hamid Sotoudeh

۲۰۷

Abstracts of the Articles

Abstract

In order to complete the evidences in criminal cases, it is important to refer to technical and scientific evidences. Criminal investigation reports, a great help for Justice officials, are considered important judicial evidences. After explaining general subjects and new ways to prove judicial issues, two important principles for the validity of this approach, namely the knowledge of the judge and referring to experts, are studied according to Shii jurisprudence and law. Finally, the conditions and the realms in which these principles can be referred to, for validating the verdict of the scientific and criminal police are explained.

Keywords: Criminal Investigation, Evidence for Proof, Expertizing, Judge's Knowledge.



بررسی فقهی - حقوقی تحقیقات جنایی

حمید ستوده*

چکیده

توجه و استناد به امارات تخصصی و علمی، در راستای تکمیل دلایل در پرونده‌های کیفری، حائز اهمیت است و در این میان، گزارش تحقیقات جنایی، به عنوان بازوی مهم کارشناسی، در یاری محاکم و دادگاه‌ها از مهم‌ترین امارات قضایی تلقی می‌گردد. در این نوشتار، پس از بیان کلیات و شیوه‌های اثبات موضوعات قضایی در علوم جنایی، دو مبنای مهم در اعتبار یافتن این شیوه، یعنی بحث علم قاضی و رجوع به کارشناسی از نظر قانونی و فقهی بررسی و شرایط و قلمرو استناد به آنها در اعتبار رأی پلیس علمی و جنایی تبیین می‌گردد. واژگان کلیدی: تحقیقات جنایی، دلیل اثبات، کارشناسی، علم قاضی.

* استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم.

طرح بحث

در دنیای کنونی، علوم مختلفی برای تحقیق در علل وقایع مجرمانه به کمک نهاد عدالت آمده‌اند که علوم و تحقیقات جنایی از جمله مهم‌ترین رشته‌های علمی در این زمینه محسوب شده که روز به روز نیز در حال توسعه و تکامل است. اهمیت این رشته، به سبب آن است که بهترین و کوتاه‌ترین طرق کشف حقیقت یا دستیابی به مجرم را در اختیار دستگاه قضایی قرار می‌دهد. تحقیقات جنایی، به عنوان یک تجربه موفق از دانش بشری مانند پلی فرض می‌گردد که قاضی را در راستای تحقق بیشتر عدالت یاری می‌رساند؛ چه این کار، دارای جنبه‌های تخصصی و دقیق علمی، اقدامات آزمایشگاهی و تجزیه آثار باقیمانده جنایی است که در نهایت ممکن است موجبات علم قاضی را نسبت به واقعیت پرونده‌های کیفری و احقاق حقوق مجنی علیه فراهم آورد.

بنابراین، شایسته است تا راه‌اثبات دعاوی از رهگذر علم قاضی در امور کیفری، واکاوی گشته، با بهره‌وری از روش‌های روزآمد علمی، توانایی مراجع قضایی در حل معضلات دادرسی افزایش یابد. از این رو، سخن در این پرسش است که با توجه به ضرورت ارجاع برخی از امور قضایی به کارشناسی دیدگاه شریعت اسلامی درباره جایگاه تحقیقات جنایی در فرایند پیگردهای کیفری چیست؟ در پاسخ به این سوال، باید مبنای فقهی و اعتبار حقوقی این موضوع به اختصار قرین دقت، روشنی یابد و دیدگاه برگزیده نیز تبیین گردد.

۱. مفاهیم اولیه

۱-۱. علم قاضی

مراد از علم قاضی به عنوان یکی از ادله اثبات، صرف دانش ضروری و مورد نیاز قضات نیست؛ بلکه منظور، علمی است که ناشی از امارات یا اوضاع و احوالی باشد که قاضی، آن را خارج از محکمه یا در اثناء رسیدگی به شواهد و مدارک دعوا نسبت به حقیقت امر یافته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱ش، ج ۲، ص ۹۱۶ - ۹۱۵)؛ یعنی قطعی که از بررسی ادله، اسناد و مدارک پرونده و توضیحات طرفین حاصل

شده یا قطعی که خارج از دلایل طرفین بوده و با شنیدن، دیدن یا تکثیر و تجمیع قرائن و استنتاج از آنها، به دست آمده است.

روشن است که انسان نسبت به این امور، علم عادی پیدا می‌کند، نه علم منطقی. بنابراین، مراد از این واژه، یقین و جزم روان‌شناختی یا علم متعارف بوده که عادتاً، احتمال خلاف ندارد، و متعلق خود را از دیگر موارد، به نحو غیر قابل تردید متمایز می‌کند. مردم نیز همین را موجب سکون و آرامش نفس، کاشف از واقع و یکی از راه‌های فصل دعاوی قرار می‌دهند (نراقی، ۱۳۱۷ق، ص ۴۳۵؛ نجفی، پیشین، ج ۴۰، ص ۹۲؛ انصاری، ۱۳۲۴ق، ج ۳، ص ۳۱۶؛ جعفری لنگرودی، همان، ج ۲، ص ۹۱۱)؛ چه از نگاه عرف، احتمال خلاف علم عادی منتفی است و به آن اعتنا نمی‌شود، بلکه اگر کسی به احتمال مخالف آن توجه کند، مورد مذمت قرار می‌گیرد؛ زیرا ارتکاز امضا شده عقلایی بر آن است که اگر علم عادی، مصیب و مطابق با واقع باشد، منجز بوده، والا، معذّر می‌گردد؛ یعنی، از نظر اصولی، مکلف، به صرف عمل بر طبق اطمینان خویش، معذور است و قابل سرزنش نیست. به این جهت، سبب تحصیل این گونه از علم نیز باید قابل اعتماد، یعنی متعارف و مشروع بوده، امکان آن برای همگان فراهم باشد؛ چه اینکه اساساً، خطابات شارع به عرف عام القاء شده است و لذا، مراد از موضوعاتی که در لسان شرع نیز اخذ شده، مصادیق متعارف آنها خواهد بود. برخی از فقیهان امامیه، برای اثبات حجیت علم عادی به بنای عقلا استناد کرده (سرور واعظ بهسودی، ۱۳۲۲ق، ج ۲، ص ۲۴۰)، یا علم عرفی را در سایر موضوعات احکام نیز کافی دانسته‌اند؛ مانند علم به ثبوت ولایت برای حاکم (عاملی، ۱۳۱۸ق، ج ۲۰، ص ۱۲).

اصولاً، هدف قانون‌گذار در پیگردهای کیفی - که با نظم عمومی و آسایش همگانی در ارتباط است - جمع‌آوری دلایل اثباتی و کشف حقیقت امر برای مجازات مرتکبان است. از سوی دیگر، در پاره‌ای از موضوعات، به سبب وجود دلایل تخصصی، قرار ارجاع امر به اهل خبره مسئله‌ای ضروری می‌نماید. قاضی در این فرض، با بهره‌گیری از قراین کارشناسی و نیز با توجه به شرایط موجود و دقت در قراین و امارات پرونده، می‌تواند تصمیمی عادلانه را اتخاذ نماید؛ یعنی،

اگر قاضی پس از دقت در مجموع اوضاع و احوال، و سنجش آنها، به سبب کارشناسی پلیس جنایی نسبت به حدوث واقعه علم و یقین پیدا نمود، بتواند بر اساس علم عرفی و معتبر خود، و با درج مستندات حصول علم در دادنامه انشای رأی نماید.

۱-۲. امارات قضایی

این اصطلاح، امروزه بیشتر به معنای دلایل و قراین علمی است که پاره‌ای از آنها، شواهد فیزیکی، مادی و عینی، مانند آثار انگشت، خون، مو، خط و... است. این گونه از دلایل، قابل لمس، مشاهده، ارائه و استناد است و رد یا انکار آن غیر ممکن است (ر.ک: نجابتی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۰-۸).

توضیح آنکه ادله اثبات قضایی در یک دسته‌بندی، به دو گونه مستقیم و غیر مستقیم تقسیم می‌گردند. اگر دلیل، امری را که سبب پیدایش یا سقوط حق مورد ادعاست، بی‌واسطه اثبات نماید، مانند گواهی دو عادل که طلب ادعایی خواهان یا شاکی را اثبات می‌کند، مستقیم شمرده می‌شود. دلیل غیر مستقیم نیز امری را اثبات می‌کند که دلالت مطابقی یا تضمینی به حق ادعایی ندارد، اما نوعاً با آن ملازمه داشته و یا با آن در ارتباط است؛ مانند امارات قانونی و قضایی. به دیگر سخن، یک امر یا مجموعه‌ای از امور (اوضاع و احوال) برای احراز مدعای قضایی، مبنا قرار می‌گیرد که با اصل ادعا متفاوتند، ولی به علت پیوند میان آن دو، از وجود آنها، وجود امر مورد ادعا استنتاج می‌شود. اموری که مبنا قرار می‌گیرند، گاه متعلق ادعا را عقلاً ایجاد و اثبات می‌نمایند و گاه با وجود آن ملازمه‌دارند و گاه از آثار و پیامدهای آن هستند. دلالت وجود اوضاع و احوال نیز گاه، به حکم قانون و گاه به نظر دادرس است و بر همین مبنا، اماره قانونی از قضایی تفکیک می‌یابد (شمس، ۱۳۸۷ش، ج ۳، ص ۳۶۰-۳۵۳).

به هر روی، اماره، ویژگی مهمی دارد که از سایر ادله اثبات ممتاز می‌شود و آن گرایش هر چه بیشتر به دریافت واقعیت خارجی مدعیات قضایی با استفاده از بینش علمی، تجارب عملی و فنی است. قاضی با کاربرد قراین قضایی مانند گزارش تحقیقات جنایی پس از کالبد شکافی و نیز بررسی اوضاع و احوال

پرونده، به حقیقت امر و آنچه بدان حکم می‌کند، اعتقاد بیشتری خواهد داشت. از این رو، شاخص اصلی در امارات قضایی، اعتماد بر علوم تجربی و دلایل مادی یا غیر مستقیم است؛ لذا، قراین علمی گزارش شده، مستقیماً بر موضوع پرونده تأثیر نمی‌گذارند، بلکه قاضی با تجمیع و ارزیابی آنها، به نوعی استنباط و اطمینان نسبت به کشف واقع نائل می‌گردد و می‌تواند با بهره‌وری از داده‌های علمی کارشناسی، تصمیمات لازم را اتخاذ نمایند.

به همین جهت، نکته کلیدی در همه امارات قضایی آن است که از نظر فقهی، این گونه از آثار و نشانه‌ها، به تنهایی، دلیل شرعی بر اثبات دعاوی قضایی نیستند. از این رو، اگر دلایل مادی، منجر به حدوث علم قاضی یا اعتراف فرد مظنون گردد، مفید و ارزشمند خواهند بود. همچنین، اگر این گونه از قرائن و مدارک برای قاضی در باب دماء، افاده لوث کند، ارزش قضایی پیدا می‌کند که در نهایت با فقد بینه، موضوع برای قسامه شده، با اجرای آن داوری می‌گردد.

از این رو، توجه به امارات قضایی بهترین راهنما در فصل دعاوی و کشف حقیقت تلقی می‌گردد؛ چه اینکه این موضوع نوعاً، مبتنی بر تجمیع شواهد متعدد و تکثیر قرائن قطعی استقرائی است که حاصل آن، دستیابی به علم عادی و نوعی در کشف موضوع و واقعیت امر است. تحقیق از شاکی، بازجویی از متهم، معاینه محل و صحنه جرم، تحقیقات محلی، استفاده از نظریه کارشناس، تحقیق از شهود، گزارش ضابطان دادگستری و نیروی انتظامی، اسناد کتبی و... مصادیقی از امارات قضایی است که هر یک، به نوبه خود، برای کشف واقعیات مفید می‌نماید.

اما رجوع به خبره در این میان، حائز اهمیت و یکی از منابع ارزشمند قضایی در احراز واقعیت است. برای مثال، اثر انگشت، آزمایش خون، آزمایش و تحلیل ژنتیکی بافت‌های انسانی (DNA)، کارشناس خط و جعل در نوشته‌های مخدوش، استفاده از دستگاه دروغ‌سنج در بازرسی، استفاده از حیوانات آموزشی و... از جمله راه‌های فنی و علمی روز در کشف جرائم بوده، که به مثابه امارات قضایی می‌تواند راهنمای قاضی برای اطمینان او نسبت به ما وقع باشد.

۱- ۳. کارشناس

از آنجا که رجوع به کارشناس، در آیین دادرسی، به عنوان یکی از مصادیق «أمارات قضایی» در اثبات دعاوی (موضوع ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی) تلقی شده، چنین می‌نماید که این اصطلاح نیز تبیین گردد.

کارشناس به معنای اهل خبره است که در موضوعات مادی یا معنوی معین، دارای بصیرت و اطلاعات خاصی است که در اثر ممارست در علم یا حرفه خود، تشخیص لازم در آن زمینه را دارا می‌باشد (ر.ک: جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸ش، ص ۹۷ و ۵۶۳).

از این رو، کارشناسی نیز به معنای رجوع به فردی است که به سبب مهارت و تجربه در برخی از موضوعات فنی و تخصصی، صاحب نظر است و اکتساب نظر وی در تشخیص مسائلی که شناخت آن، نیاز به تخصص دارد (حسن‌زاده، ۱۳۸۸ش، ص ۲).

با این بیان، کارشناسی در امور قضایی نیز، به معنای تحقیقی است که دادگاه به منظور تمییز حق یا تمهید مقدمات آن، به عهده شخص صلاحیت‌داری به نام کارشناس می‌نهد و از او می‌خواهد که اطلاعات فنی و حرفه‌ای را که در دسترس دادگاه نیست، در اختیار دادرس قرار دهد یا اعتقاد و استنباط خود را از قراین فنی و علمی بیان کند (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۳۱۸ - ۳۱۷).

۱- ۴. علوم جنایی

«علوم جنایی» در مفهوم موسع خود، شامل مجموعه‌ای از رشته‌های مطالعاتی است که با پدیده جرم و کیفر در ارتباط است (ر.ک: نجابتی، پیشین، ص ۷).

در یک نگاه کلی، این رشته، به دو دسته مهم «علوم جرم‌شناسی» و «علوم جرم‌یابی» تقسیم می‌گردد. جرم‌شناسی در معنای خاص (مقابل جرم‌یابی)، چگونگی عوامل ارتکاب جرم و بروز حالت‌های خطرناک (علت‌شناسی جنایی)، پیشگیری مستقیم و غیر مستقیم از حدوث جرم و روش‌های اصلاح و تربیت بزهکار را بررسی می‌نماید (ر.ک: کی‌نیا، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵ - ۲). از طرف دیگر، دانش جرم‌یابی، شامل رشته‌ها و فنونی می‌شود که برای کشف جرم و شناسایی مجرم است: پلیس علمی یا جنایی، و پزشکی قانونی (ر.ک: شامبیاتی، ۱۳۸۸ش، ج ۱، ص ۱۰۸).

متخصصان علوم جرم‌یابی در دو قسمت منفک و مجزا از هم، انجام وظیفه می‌نمایند. عده‌ای از مأموران نیروی انتظامی که متخصص در علوم جرم‌یابی هستند، در صحنه جرم به فعالیت می‌پردازند و اقدام به جمع‌آوری دلایل و مدارک می‌نمایند؛ چرا که صحنه جرم سرچشمه حقایق و اطلاعات مربوط به جرم و مجرم است و ابتدای جاده‌ای است که به مخفیگاه مجرم منتهی می‌شود. عده دیگری که در زمینه جرم‌یابی فعالیت داشته و با دستگاه قضایی همکاری و معاضدت می‌نمایند، پزشکی قانونی است که پس از اتمام وظایف دسته اول، یعنی مأموران انتظامی شروع به فعالیت می‌کنند (همان، ج ۱، ص ۱۰۸).

به هر روی، امروزه، تحقیقات جنایی با اعتماد بر علوم تجربی و دلایل مادی یا شواهد عینی، از مهم‌ترین بخش‌های حوزه قضایی است که می‌تواند برخی از پرونده‌های پیچیده و مبهم جنایی را به جریان بیندازد و از این رو، می‌توان گفت که وظیفه متخصصان در این مورد، عبارت است از ارائه نظریات علمی و تخصصی در مورد پرونده‌های گوناگونی که از طریق مراجع قضایی به آنها ارجاع می‌شود.

بنابراین، قاضی می‌تواند موضوعات تخصصی یا مسائلی که نیاز به اظهار نظر دقیق علمی دارد، به کارشناس فنی ارجاع دهد تا حقیقت امر روشن شود و به نحو بهتری بتواند عدالت را در حل و فصل قضایی تحقق بخشد؛ چه اینکه تحول علوم و فنون موجب شده که دادرسی در بسیاری از دعاوی پیچیده و مبهم، بدون رجوع به اشخاص خبره نتواند به طور صحیح، جنبه‌های موضوعی اختلافات را درک کرده و با اطمینان کافی، سره را از ناسره تشخیص دهد.

نتیجه آنکه، از جمله امارات قضایی، یکی، استناد به تحقیقات جنایی است و بایسته می‌نماید تا اعتبار قانونی و مبنای فقهی آن، هم به صورت مستقل و هم از رهگذر علم قاضی در این مقطع از بحث واکاوی گردد.

۲. اعتبار قانونی کارشناسی

امروزه، به موازات پیشرفت علم و فناوری، جرایم و نیز مسائل جدید و تخصصی قضایی نیز ایجاد شده است؛ جرایمی مانند جرایم رایانه‌ای، جعل اسناد و اسکناس،

و مسائلی مانند کشف علت مرگ، تشخیص هویت با انگشت نگاری یا DNE، و... که در این موارد، از نظریه کارشناسان رسمی دادگستری و... استفاده می‌شود. از این رو، در کلیه مواردی که قضیه مبهم است و قاضی نتواند استنباط کند، حق آن است که وی به کارشناس مراجعه نماید؛ به طوری که در این وضعیت، برابر ماده ۲۵۷ ق.آ.د.م. دادگاه می‌تواند رأساً، یا به درخواست هر یک از اصحاب دعوا، قرار ارجاع موضوع به کارشناس صادر نماید. نکته قابل توجه آنکه جمع دلیل و حکم در یک فرد ممکن نیست، فلذا، قاضی نمی‌تواند شخصا، در مسائل فنی پرونده‌ها به عنوان یا در سمت کارشناس اظهار نظر کند (زراعت، ۱۳۸۶ش، ص ۳۲۴ - ۳۲۳)؛ یعنی، شخص دادرس نمی‌تواند خود، دلیل تصمیم خود باشد.

به هر روی، از منظر قانونی، در اعتبار نظر کارشناس که برآمده از تخصص در رشته‌ای علمی یا فنی است، هیچ‌گونه تردیدی نخواهد بود؛ چه با ملاحظه مواد مختلف قانونی، مشخص می‌گردد که قرار ارجاع امر در موضوعات تخصصی به کارشناس، ارتكازی و مفروض تلقی گشته و مورد اهتمام قانون‌گذار است. بلکه این مسئله، در جرایم مرتبط با اخلال امنیت یا خلاف نظم عمومی، اهمیتی دو چندان دارد؛ چه اینکه در این موارد، به استناد ماده ۸۳ آ.د.ک. عدم حضور متخصصان، بدون عذر موجه، موجب جلب ایشان خواهد بود؛ به طوری که اگر رجوع به کارشناس لازم باشد، ولی دادگاه از صدور قرار ارجاع امر به کارشناس خودداری نماید، سبب فسخ و نقض رأی گشته، برای دادرس، تخلف انتظامی محسوب می‌شود؛ چه اینکه قاضی در امور فنی، نمی‌تواند به نظر خود اکتفا کرده، حکم صادر نماید. البته، اگر دلیل یا قرینه‌ای برخلاف نظر کارشناس وجود داشته باشد و نظر کارشناس با اوضاع و احوال سازگار نباشد، قاضی می‌تواند به نظر ارائه شده توجه نکند. بنابراین، مراجع قضایی نمی‌توانند مطلقاً، خلاف نظر کارشناس عمل کنند (زراعت و دیگران، پیشین، ص ۳۳۱)؛ مگر آنکه با ایراد نظر و دلایل موجه، عدم مطابقت نظریه کارشناسی را با اوضاع و احوال محقق و معلوم پرونده ثابت نماید.

البته، هیچ‌گاه کارشناس، حق اظهار نظر قضایی و تعیین حقانیت یا مجرمیت یکی از اصحاب دعوا را ندارد. همچنین، صرف گزارش کارشناس نسبت به موضوع مورد ارجاع، موجب ختم و فصل دعوا نمی‌گردد؛ زیرا، نظر کارشناسی، به مثابه دلیلی مستقل در نظام قضایی اسلام، شناسایی نشده است و لذا، نمی‌توان آن را سبب اثبات حق یا مجرمیت فرد دانست. از این رو، نظر کارشناس تنها در تشخیص موضوعات، معتبر خواهد بود؛ در مثال، کارشناس، در مورد قتل، پس از تشریح جسد، می‌تواند درباره نحوه مرگ، این‌گونه گزارش دهد: «این فرد، در اثر خوردن سم مرده است و سم مذکور، با نوع سمی که از متهم کشف شده، یکسان می‌باشد» اما، وی نمی‌تواند مستقیماً، شهادت بر مورد تخصص و قاتل بودن مظنون بدهد. بنابراین، کارشناس نباید به خط مشی دادرس وارد شده و اظهار نظر نمایند؛ بلکه فقط ملزم است که مأموریت و وظایف محوله خود را انجام دهد و نسبت به آن اظهار نظر نمایند. دادرس نیز پس از تبیین موضوع شناسی کارشناس و رفع ابهام از پرونده، با احراز سایر شرایط می‌تواند نسبت به رسیدگی آن و صدور حکم قضیه اقدام نماید.

تحلیل و بررسی مبنای رجوع به کارشناسی و میزان حجیت آن از نظر فقهی، ذیلاً بیان می‌گردد.

۳. مبنای فقهی کارشناسی

همان‌گونه در مقطع بعد روشن می‌گردد، شکی در نفوذ و حجیت علم قاضی نیست و حصول علم قطعی نیز با حضور حاکم و رؤیت او امکان‌پذیر است. مع الوصف، راه ملموس حسی، تنها راه حصول یقین قطعی نیست؛ چه اینکه در پاره‌ای از موضوعات، به سبب وجود دلایل فنی و تخصصی، ارجاع امر به اهل خبره ضروری می‌نماید. قاضی در این فرض، با بهره‌گیری از قراین کارشناسی و نیز با توجه به شرایط موجود و دقت در اوضاع و احوال پرونده، می‌تواند علم خویش را در نفی یا اثبات واقعه، به درجه‌ای از قطع و یقین برساند که ضریب احتمال خطا، قابل اعتنای عرفی نباشد.

در ابواب فقهی، نظر خبره در بسیاری از موضوعات صرفاً، به جهت تشخیص

و تبیین آنها مورد ارجاع است که طبعا پس از اظهار نظر کارشناسی و تحریر موضوع، حکم بر آن نیز حمل می‌گردد. از این رو، اصل حجیت رجوع به نظر اهل خبره، از مسلمات فقهی تلقی گشته، از موارد بارز آن، رجوع به قول لغوی (بنا بر برخی از مبانی اصولی)، مترجم، مقوم و طیب است. بنابراین، سخن اصلی در تبیین ماهیت نظر کارشناسی و تعیین دلیل اعتبار آن از منظر فقهی خواهد بود. در باور این قلم چنین می‌نماید که نظر تخصصی خبره ماهیتاً، با شهادت شهود (بینه شرعی) تمایزی اساسی دارد؛ یعنی ابراز نظر خبره بسان شهادت شرعی شمرده نمی‌شود تا اعتبار آن منوط به شرایط و احکام گواهی (موضوع ماده ۱۵۰ آ.د.ک) مانند تعدد، عدالت، ایمان و... باشد؛ چه اینکه موارد کارشناسی، نوعاً، از پیچیدگی خاصی برخوردارند؛ به طوری که ماهیت آن امری فنی - تخصصی و مبتنی بر اعمال رأی و نظر افراد خبره بوده، صرف حکایت از موضوع یا بیان مستقیم دریافت‌های حسی و مشهودات عینی واقع نیست؛ بلکه خبر از امر حدسی است که گروهی خاص می‌توانند آن را درک کنند؛ مثلاً، نظریه کارشناسی پس از بررسی و ملاحظه دلائل و آثار قتل، بر تساوی نوع خون مقتول و آثار موجود در لباس متهم محدود است؛ یا مثلاً، این گونه گزارش‌ها، از تساوی خطوط انگشت فرد با اثر آن روی سلاح موجود حکایت می‌کند؛ یعنی کارشناس، فقط، چگونگی وقوع عمل یا علت آن را بیان می‌کند و کار قضاوت را به دادگاه واگذار می‌کند. لذا هیچ‌گاه نمی‌تواند، جزماً و به طور مستقیم، قاتل بودن مظنون را ثابت نماید؛^۱ مگر آنکه قاضی با سنجش اوضاع و احوال به علم برسد یا ارائه این گونه اسناد به اقرار و اعتراف مظنون بینجامد؛ چه اینکه اصولاً، در برخی از موارد، امکان صحنه‌سازی یا اشتباه در تشخیص علت وقوع وجود دارد.

این در حالی است که شهادت، اخبار جزمی از علم شاهد نسبت به وقوع حادثه، تبیین واقعیت و اثبات یا نفی مستقیم انتساب حق یا جرم برای یکی از طرفین دعوا خواهد بود. از این رو، مشروط، به تعدد و عدالت بوده، حجیت آن تبدلی است؛

۱. البته، نظر کارشناسی باید از هرگونه شک و تخمین به دور باشد و اظهار نظر به صورت قطعی گزارش گردد.

یعنی ضرورتی در حصول یقین قاضی برای اعتبار آن نخواهد بود (گلپایگانی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۸، ۵۷؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۵۵)؛ در بیان دیگر، شاهد، وقایعی که دیده یا شنیده و یا لمس کرده، به زبان خود بیان می‌کند؛ در حالی که کارشناس با نیروی معرفت و مهارت خود، آنچه را خود ندیده و نشنیده، بیان می‌کند.

با این ملاک، گزارش کارشناسی، از باب خبر ثقه نبوده، از این رهگذر نیز حجیت تعبدیه نخواهد داشت؛ زیرا مستفاد از امضای شرعی سیره قطعی عقلا، به مثابه دلیل لَبّی و اصلی حجیت ثقه، انحصار خبر وی، در قدر متیقن، یعنی حسی بودن خبر و عدم ابتلا به تعارض است. این در حالی است که مفروض بحث، فقدان این دو شرط می‌باشد؛ یعنی اولاً، نظر خبره، اخبار حدسی ناشی از اعمال نظر بوده، ثانیاً، مبتلا به تعارض با ردّ و انکار طرف منکر است. وانگهی، ابتدای موضوع بر این مسئله، مستلزم اثبات عمومیت و شمول از ادله حجیت خبر واحد، نسبت به موضوعات خارجیّه است. این مدعا، افزون بر اختلاف اصولی آن، مخالف احتیاط در باب قضاوت است؛ یعنی اعتبار نهادن به خبر ثقه واحد و اتخاذ رأی بر اساس آن از احتیاط قضایی به دور است.

بنابراین، از نظر فقهی، مهم‌ترین مدرک بر اعتبار قول خبره، سیره عقلا در همه امور و شؤون خود بر رجوع جاهل به عالم و نیز بر حصول وثوق و اطمینان از آن نظر تخصصی می‌نماید. استقرار چنین سیره‌ای در همه زمان‌ها و مکان‌ها ثابت و مسلم است و با عدم ردع آن توسط شارع، مورد تأیید شرع شناخته شده است. به دیگر بیان، وجود این سیره، به سبب نیازهای گوناگون انسان به علوم و فنون مختلف و عدم احاطه بر آنها، در اذهان عقلا، امری مرتکز تلقی گشته^۱ و پایه‌ای برای تقسیم کار است؛ به دیگر بیان، هر انسانی بالوجدان درمی‌یابد که با تکثر علوم و فنون، مسئولیت تحقیق و تلاش علمی کامل در همه رشته‌های علمی، خارج از قدرت یک فرد و عمر او است و برای هیچ فردی میسر نیست که بخواهد در تمامی نواحی حیات، در حد بالایی تعمق کند. از این رو، رویه جوامع

۱. چنین سیره‌ای از گذشته تاکنون در میان عقلا معمول و مرسوم بوده و کسی هم منکر آن نشده یا با آن مخالفتی نکرده است.

بشری بر این استقرار یافته که عده‌ای در یکی از رشته‌های علمی تحقیق و تخصص یابند و دیگران، به نظر متخصصان در آن رشته اکتفا کنند و این نوعی تقسیم کار است که از زمان‌های گذشته در میان مردم مرتکز و رایج بوده است. منشأ این ارتکاز نیز اصل عدم اعتنای عرفی به خلاف و خطای دیدگاه خبرگان، یا عدم خطور آن در اذهان عقلاست؛ یعنی، مردم بدون توجه به احتمال مخالفت نظریات اهل خبره با واقع، به آن عمل می‌کنند.

مبنای این اصل در نظر ایشان نیز ندرت و قلت مخالفت رأی خبره با واقع است. از این رو، نظریه کارشناس، نوعی علم و اطمینان عرفی نسبت به صحت واقعه تلقی شده، موجب اطمینان عقلا و عدم شک و تردید در اذهان آنان است.

البته، مجرای بنای عقلا، با حکم عقل متفاوت است؛ یعنی سیره عقلا در فرضی است که عقل، هیچ گونه حکم یا تشخیصی در آن موارد نداشته، طبعاً، امکان ردع شارع نیز ممکن خواهد بود. بنابراین، رویه عقلا، به تنهایی موضوعیت ندارد و صرف مسلم بودن اصل آن، دلیل اعتبار آن نیست.

از این رو، حجیت سیره عقلا در رجوع به خبره، از رهگذر عدم ردع شارع، نبود تأسیس راه شرعی و در نهایت، کشف توافق روش شارع با آن سیره متعین می‌گردد. بر این اساس، با عنایت به رسوخ رجوع جاهل به خبره در ارتکاز عمومی و بنای عقلا در طول نسل‌های متوالی، و نیز امکان سرایت قهری این ارتکاز در مجال شریعت، احراز موافقت شارع با آن، یا اعتبار آن در نزد وی میسر می‌گردد؛ چه اینکه اگر شارع، با بنای بخردان موافق نبود، باید عدم رضای خویش را مطرح می‌نمود؛ طبعاً، اعلام آن نیز باید به گونه‌ای می‌بود که تاب توان شکستن چنین سیره ثابت و بنای مستحکمی را داشته باشد؛ چه در غیر این صورت، بسیاری از اغراض شرعی لازم او، به سبب پیوندشان با سیره مذکور از دست رفته است. در بیان دیگر، اگر شارع، با سیره و ارتکازی که در مرأی و مسمع او بود، مخالفت می‌کرد، برای جلوگیری از لغویت در جعل‌های خویش، باید مخالفت خود را با آن، یا لاقلاً، با کلیت و عمومیت آن تصریح می‌کرد و البته، نقل این مهم، هرگز مخفی نمی‌ماند.

از این رو، با احراز سکوت و عدم ردع از عمومیت ارتکاز مذکور، بلکه با کشف تطبیق آن در فعل معصوم عَلَيْهِ و برخی دیگر از ابعاد و زوایای شریعت، مانند اعتبار ظواهر و قول ثقه، امضا یا تأیید شارع نیز نسبت به اصل و عمومیت این سیره، احراز می‌گردد. البته، به سبب لَبّی بودن این دلیل، اعتبار آن، محدود به قدر متیقن، یعنی، حصول وثوق و اطمینان شخصی به صحت گفته خبره، ولو، با احراز صداقت و مهارت او خواهد بود؛ مگر آنکه مستفاد از ظاهر قرآن کریم، مانند آیه شریفه ذکر (نحل: ۴۳) و آیه نفر (توبه: ۱۲۲). به نوعی، امضای این سیره شمرده شود که در این فرض، اطلاق دلیل لفظی بر آن حاکم می‌گردد؛ یعنی اعتبار رویه عقلا، مقید به حصول اطمینان نفسانی نخواهد بود.

به هر روی، آنچه با بررسی فقهی - حقوقی در زمینه کارشناسی نتیجه می‌شود آن است که از نظر فقهی، مبنای اعتبار قول خبره، همان سیره عقلایی در رجوع جاهل به عالم و حصول اطمینان از قول کارشناس است. از این رو، می‌توان گفت که نظر خبره، علم متعارف است که نوعاً، تردیدی در اذهان عرف باقی نمی‌گذارد. البته، حجیت آن، به سبب امضای شارع خواهد بود. احراز امضای شارع نیز از رهگذر سکوت و عدم ردع وی از عمومیت ارتکاز مذکور است. مع الوصف، شمول دلیل سیره، محدود به حصول اطمینان از قول خبره، خواهد بود. بنابراین، به حکم ارتکاز عمومی و عقلایی در رجوع جاهل به عالم و سکوت معصوم از ردع آن، اعتبار رجوع به خبره در ترافعات، به ویژه مصادیق جدید کارشناسی، مانند پلیس جنایی مورد امضای شارع تلقی می‌گردد. مع الوصف، نظر اهل خبره به عنوان دلیلی مستقل محسوب نمی‌شود، بلکه اعتبار آن بر اعتبار علم قاضی یا حصول اطمینان استوار است. در این فرض، ملاک ترتب اثر بر نظر خبره، موقوف بر علم آور بودن آن برای قاضی است؛ یعنی اگر از نظر خبره چنین علمی برای دادرس پدید آید، معتبر و حجت خواهد بود ولی سایر اوصاف خبره در آن مدخلیت نخواهد داشت؛ یعنی فرقی ندارد که شخص کارشناس عادل باشد یا فاسق، مسلمان باشد یا کافر، زن باشد یا مرد، یک نفر باشد یا چند نفر. در حقیقت، وصف حجیت، تنها برای علم قاضی است که از طریق نظر خبره حاصل شده است.

پنهان نیست که مقتضای تحقیق فوق، صرفاً بیان قاعده و اصل اولی در اعتبار نظر کارشناسی و امکان رجوع به آن است. از این رو، مادامی که یکی از اوصاف و احکام شهادت یا خبر ثقه یا کفایت حصول ظن در مورد نظر خبره، در یک موضوع با دلیل لفظی ثابت نشده، شمول آن اصل، ثابت خواهد بود. در غیر این صورت، باید تابع دلالت دلیل موجود در شرایط مذکور بود.

از این رو، دیده می‌شود که قانون‌گذار، ارجاع برخی امور تخصصی قضایی را در مواد مختلفی از قوانین جمهوری اسلامی به کارشناس مجاز دانسته و مورد اهتمام قرار داده است، تا آرای قضایی دقیق‌تر محاسبه گردد. البته، اعتبار کارشناسی از نظر قانونی، وابسته به شرایط مختلفی گشته که در قوانین مذکور است؛ مع الوصف، نتیجه استعلام از دیدگاه کارشناس، تنها بسان یک اماره قضایی بوده، از مقدمات علم قاضی محسوب می‌گردد و لذا، اعتبار آن، منوط به حجیت علم قاضی خواهد بود.

۴. اعتبار علم قاضی

مستفاد از دلالت انفرادی یا انضمامی پاره‌ای از آیات، روایات و به ویژه، سیره قضایی برخی از معصومین علیهم‌السلام حجیت علم قاضی و اعتبار نفوذ آن است؛ ذیلاً، برخی از دلایل نفوذ علم قاضی، شرح و بررسی می‌گردد.

مقتضای دلالت ادله حدود و قصاص که به نحو قضیه حقیقیه و مطلق جعل شده، آن است که اجرای حکم، منوط به تلبس عنوان و صدور آن در خارج است؛ در مثال، اطلاق آیاتی مانند «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (مائده: ۳۸)، «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» (نور: ۲)، «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً» (همان: ۴)، «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ» (مائده: ۳۳)، «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى» (بقره: ۱۷۸)، «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده: ۴۵) برای حکم به قطع ید، اجرای تازیانه، قصاص نفس در مقابل نفس، موقوف بر ثبوت وصف مذکور، و

در موارد حق الناس مشروط به مطالبه صاحب حق است. از این رو، با توجه به انصراف این گونه آیات به حاکم شرع، قضاوت وی در موارد علم به تلبس به این عناوین، مصداق حکم به حق (ص: ۲۶)، عدل (نساء: ۵۸) و ما أنزل الله (مائده: ۳۳) خواهد بود؛ زیرا موضوع جلد یا قطع و قتل، فرد حقیقی زانی یا محارب و امثال آن بوده، علم نیز طریق قهری وصول به آن است. لذا، اگر علم در تحقق عنوان دخالت نداشته باشد، لازم می آید تا موضوع حکم جلد، «من أقر بالزنا» یا «من قام الشهود علی زناه» باشد نه عنوان زانی. بنابراین، عدم اجرای حد در مورد این گونه از افراد، عمل به خلاف قرآن خواهد بود (سید مرتضی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۹۳)؛ به دیگر سخن، سیاق این گونه آیات اقتضا می کند که موضوع، مطلق سارق، قاتل و امثال آن باشد. این امر به ویژه در آیات قصاص، صراحتی روشن تر دارد؛ چه اینکه ختام آیه قصاص «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (مائده: ۴۵) نشان از آن است که منظور از «ما انزل الله» حکم واقعی موضوعات بوده که خداوند آن را فرو فرستاده است. از این رو، ایراد عمل به خلاف قرآن، در ارتباط با علم به عنوان دلیل اثباتی وجود نخواهد داشت؛ زیرا علم در موضوع اخذ نشده، نسبت به آن، تنها جنبه طریقت خواهد داشت. اقرار و بینة نیز شرعاً و با دلیل خارجی، در موضوع حکم خود دخالت می نمایند.

در اینجا ذکر یک مسئله اصولی در تبیین و توضیح مطالب فوق شایسته یاد آوری است و آن توجه به این نکته است که بنابر دیدگاه مشهور امامیه، وضع و تقنین احکام اسلامی بر اساس قضایای حقیقیه است (نائینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۱۴)؛ چرا که احکام همیشه روی طبایع به لحاظ مراتب عنوان بر مصداق خارجی قرار می گیرند، نه روی افراد (نائینی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۱۲ - ۵۱۱). این مسئله مهم اصولی، چندین لازمه اساسی را در پی دارد:

۱. قضایای حقیقیه در واقع، به قضایای شرطیه بر می گردد که مقدم آن شرطیه، وجود موضوع، و تالی آن، ثبوت محمول برای موضوع خواهد بود (نائینی، ۱۳۵۲ق، ج ۱، ص ۵۱۴). این مطلب، مخصوصاً در مورد آیات قرآن کاملاً صادق است؛ مثلاً در آیه «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره: ۲۷۵) باید گفت که هر زمان عقد و معامله ای انجام

شود که بر آن عنوان بیع صدق نماید، در شریعت اسلامی محکوم به حلیت است. ۲. در قضایای حقیقیه صدقشان متوقف بر صدق و تحقق خارجی مقدم نیست، بلکه متوقف بر تلازم میان مقدم و تالی است. هرآن چه در عالم وجود پیدا کند، همین که مصداق «موضوعات کلی شرعی» باشد، باید حکم مربوطه را نیز داشته باشد؛ چرا که نسبت موضوع و حکم، به منزله نسبت علت و معلول است (نائینی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۹۱). بنابراین، در قضایای حقیقیه حکم از موضوع جدا نیست و شامل افراد موجود و مقدر می شود (همان، ج ۱، ص ۱۷۸). به بیان منطقی، احکام در قالب قضایای حقیقیه به صورت مشروطه عامه یا خاصه ای است که ثبوت محمول بر موضوع در اینگونه قضایا، مشروط به تحقق و دوام وصف عنوانی موضوع است.

۳. در قضیه حقیقیه که حکمی را برای موضوعی بیان می کند، ذات خود آن موضوع در آن قضیه اخذ می شود، نه موضوع به قید علم یا چیز دیگر؛ از این رو، علم حاصل برای قاضی، طریق محض برای احراز همان موضوعی است که ذاتا و بدون هیچ قیدی در متن دلیل اخذ شده است.

۴. اگر موضوع حکم تکلیفی که با یک انشاء از شارع صادر شده است، دارای مصادیق و افراد متعدّد باشد، قهراً، آن حکم واحد از نظر عقل و عرف به احکام مستقل متعدّدی (به تعداد همه مصادیق) انحلال می یابد (نائینی، ۱۴۱۸ق، ص ۲۳۱). گویا برای هر مصداقی، حکمی مستقل و جداگانه انشاء شده است.

بنابراین، تقریب استظهار به آیات آن است که همواره انحلال موضوع، انحلال حکم را در پی دارد و احکام مجعول در آیات که برای طبیعی سارق و امثال آن جعل شده است، به تعداد مصادیق این عناوین انحلال می یابد و شامل آحاد افرادی که متصف به آن صفت ها باشند خواهد بود. لذا، وقتی که قاضی علم به موضوعی پیدا می کند، در حقیقت مانند این است که آن موضوع را با کمال تعیین می بیند، پس نمی تواند به بینه عمل نماید.

مرحوم علامه حلی (متوفی ۷۲۶ق) در تحریر می گوید:

إذا إنتفی علم الحاکم بالدعوی، طلب البینه (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۵،

ص ۱۳۱). یعنی هرگاه حاکم به مورد ادعا، علم ندارد از مدعی بینه مطالبه می‌کند، و مقتضای کلام آن است که اگر حاکم به مدعی به، علم دارد حق مطالبه بینه ندارد.

شهید ثانی (متوفی ۹۶۵ق) نیز در شرح لمعه می‌گوید:

اگر حاکم علم به حق دارد و مورد ادعا را می‌داند، بنا بر اصح قولین باید به علمش قضاوت کند؛ چه اینکه مورد دعوا، حق الله باشد یا حق الناس، و نیز فرقی نیست بین اینکه علمش در زمان و مکان ولایت او بر قضا باشد یا در غیر آنها. همچنین، اگر قاضی واقعه را می‌داند و مدعی فاقد بینه است به طور قطع، قاضی حق ندارد که از مدعی مطالبه بینه نماید، و نیز در صورتی که مدعی بینه هم داشته باشد؛ مگر اینکه برای رفع تهمت از خودش با رضایت مدعی، مطالبه بینه کند (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ج ۳: ص ۸۳ - ۸۴).

محقق نجفی (متوفی ۱۲۶۶ق) در کتاب جواهر می‌گوید:

اگر قاضی به علمش حکم کند، تحقیقاً به عدل، قسط و حق حکم نموده است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰، ص ۸۶).

ملا علی کنی (متوفی ۱۳۰۶ق) در کتاب القضا می‌گوید:

پس از آنکه قاضی به حکم واقعه‌ای معین علم حاصل نمود، که مثلاً حق با فلانی است، هرگز تأمل نخواهد کرد در اینکه او می‌تواند با استناد به علمش حکم صادر کند؛ مخصوصاً بعد از آن که ثابت است که عقل مستقلاً به اعتبار و حجیت علم حکم می‌کند و این حکم عقل با شرع نیز مطابق است (کنی، بی تا، ص ۲۵۷).

محقق رشتی (متوفی ۱۳۱۲ق) نیز در کتاب القضا می‌گوید:

اگر قاضی بر حقیقت دعوا علم دارد، پس معنا ندارد که از حکم کردن به مقتضای علمش اعراض و به بینه رجوع کند، زیرا این امر موجب تخصیص در ادله احکام واقعی می‌شود، در حالی که قاضی مأمور است بر حسب حق واقعی حکم کند (رشتی، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۱۰۴).

همچنین، ایشان در ادامه می‌فرماید:

با ملاحظه این ادله، ظاهر شد که تمسک به ادله بینه و یا تمسک به بعض

روایات که در باب قضا وارد شده و دلالت بر آن دارد که موازین قضا منحصر به چهار دلیل «بیّنه، یمین، اقرار و قسامه» است، این استدلال جداً فاسد است؛ به جهت اینکه همه موازین شرعی، قطعاً و یقیناً اماره بر واقع‌اند و از شأن اماره این است که به جاهل اختصاص داشته باشد (همان، ج ۱، ص ۱۰۵).

مؤید این مدعا کلامی از شهید اول (متوفی ۷۸۶ق) در دروس است که می‌فرماید:

لو علم الحاكم فطلب البيّنة، فإن فقدّها المدّعي فَعَلَ حراماً، وإن وجدّها ففى جواز إلزامه بها ليدفع عنه التهمة نظر؛ ولا فرق بين أن يكون العلم حاصلًا فى زمان ولايته ومكانها، أو غيرهما. اگر قاضی به مدعی به، علم دارد و در عین حال، بیّنه مطالبه کند، در صورتی که فرد مدعی، فاقد بیّنه باشد، قاضی با مطالبه بیّنه از او مرتکب فعل حرامی شده است، و اگر فرد مدعی، بیّنه هم داشته باشد، باز الزام او به اقامه بیّنه مورد اشکال است. (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۷۸).

مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (متوفی ۱۳۳۷ق) در کتاب العروة الوثقى می‌گوید: اگر قاضی، علم به حقیقت دعوا دارد، ولی برخلاف علمش حکم کند، موجب فسق او خواهد بود (یزدی طباطبایی، ۱۴۲۳ق، ج ۶، ص ۴۵۶).

مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی (متوفی ۱۳۸۵ق) می‌گوید:

حجت قرار دادن و معتبر دانستن بیّنه (اماره شرعیه) نسبت به قاضی که عالم است و به حق و واقع علم دارد، ممکن نیست؛ زیرا که قاضی در مواردی که به واقع و به حق علم ندارد، به اماره‌ای که برای شاکّ معتبر است تمسک می‌کند، و در صورتی که قاضی به واقع و نفس الامر علم دارد، موضوعی برای این اماره شرعی وجود نخواهد داشت (تبریزی، ۱۴۱۵ق، ص ۷۹).

بنابراین، مقتضای ادله حجیت بیّنه و قسم، آن است که این طرق، موضوعیت نداشته، بسان یک اماره، اختصاص به جاهل دارد و لذا، نمی‌تواند واقع را تغییر دهد یا با علم تعارض کند؛ یعنی، اعتبار بیّنه و امثال آن، برای عالم به نفس الامر امکان ندارد. به دیگر سخن، بیّنه و سوگند در جایی موضوعیت دارد که قاضی علم به واقع نداشته باشد و وجود این نحوه ترتب در بین آنها، خود دلالت بر این دارد که حجیت این موارد به اعتبار آن است که این دو، طریق به واقع بوده،

حقیقت امر به وسیله آنها اثبات می‌گردد. معنای لغوی بینه نیز موید همین ادعاست (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۵۷)؛ زیرا، این معنا، قرینه بر آن است که اصلاً، در مفهوم بینه، طریق به واقع لحاظ شده است و به واسطه آن، بر واقع استدلال و احتجاج می‌شود.

در نتیجه، مکلف به، در وهله اول، واقع امر است که علم نیز طریق کشف آن است. پس، قاضی با تنجز علم، قهراً، می‌تواند بدان حکم کند و بر دیگران نیز نافذ خواهد بود. از سوی دیگر، اگر قاضی، علم به واقع هم نداشت، عمل به طرق تعبدی، منوط به اطمینان وی نسبت به وجود شرایط آن طرق خواهد بود؛ یعنی، با تردید در صدق بینه یا هر یک از راه‌های اثبات، نمی‌تواند بر اساس آن حکم نماید. این نکته، خود به دلالت التزامی کاشف از آن است که علم قاضی به واقع نیز مانند بینه و ایمان، حجیت خواهد داشت.

برگشت این استدلال نیز به آن است که احکام شرعی در حقیقت، متعلق به عناوین اولیه هستند؛ مثلاً، با علم قاضی به تحقق موضوع محاربه، علم به ثبوت حکم الله در حق آن فرد نیز مترتب می‌گردد. بنابراین، حاکم شرع، به مقتضای رعایت قسط و عدل و وجوب حکم بر اساس ما انزل الله، باید به علم خویش عمل نماید و حکم مطلوب را تنفیذ نماید. به ویژه آنکه دلیل صریحی وجود ندارد تا حجیت بینه و مانند آن به نحو موضوعیه لحاظ شده، مقدم بر اطلاعات یا عموماً اعتبار علم قاضی و مقید آنها محسوب گردد.

از طرف دیگر، اصل اولی، قضاوت بر اساس علم است و تکلیف، با علم به تحقق موضوع، تنجز می‌یابد. آری، اگر شارع نیز، طریق خاصی را در ظرف جهل به واقع ذکر نماید، آن نیز حجت می‌گردد.

البته، برخی از فقها، حجیت علم قاضی را برای محکوم علیه، نافذ ندانسته‌اند؛ در باور ایشان، علم قاضی از این حیث که نسبت به واقع، طریقی لحاظ گردید، برای خود او حجت است، اما، از این جهت که دیگری، باید بر آن ترتیب اثر دهد، موضوعی بوده، دلیلی وجود ندارد که این علم، به عنوان اینکه موضوع عمل دیگری (وجوب متابعت) واقع گشته، حجت باشد.

در بیان دیگر، حکم قاضی بر طبق علم شخصی، در باور ایشان، به دو نوع حکم، قابل انحلال و تفکیک است:

۱. اعتبار و حجتی که قطع برای قاضی از جهت بروز آثار آن دارد؛ مانند صحت نسبت دادن جرم به بزهکار توسط قاضی. در این حکم، صدور جرم، تمام موضوع حکم است و قطع قاضی نیز طریق به آن خواهد بود.

۲. اعتبار و نفوذ این حکم در دادگاه برای غیر قاضی، یعنی، خواهان و خوانده در فصل خصومت.

این برداشت با این ارتکاز عرفی نیز تقویت می‌گردد که دستگاه قضایی، یکی از امور اجتماعی بوده، و حکم قاضی باید قابلیت نقض و اثبات یا تجدید نظر را داشته باشد. از این رو، استناد به علم قاضی، جز به گاه مخالفت سایر طرق اثباتی با آن کارایی نخواهد داشت (هاشمی، ۱۴۲۴ق، ص ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۳ و ۳۰۲).

مع الوصف، چنین می‌نماید که این دیدگاه، مخدوش است؛ زیرا فلسفه جعل منصب قضا در اسلام، رفع هرج و مرج و اجرای احکام شریعت است. وانگهی، متفاهم از آیات حدود و قصاص (به سبب جلوگیری از اختلال نظام) و نیز به سبب وجود ادله لفظی (رک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۱۷۷؛ حر عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۲۷، ص ۳۰۱ - ۳۰۰)، آن است که مخاطب این گونه از احکام قضایی اسلام، توده مردم نبوده، بلکه حاکمان هستند و از این رو، تحقق این هدف، منوط به حجیت و نفوذ حکم آنان در حق مردم خواهد بود.

بنابراین، اثر علم قاضی در تحقق موضوع قضاوت، به ضمیمه دلیل خارجی، با اثر علم شخصی در مورد سایر افراد تفاوت خواهد داشت؛ همان‌گونه اثر اقامه بینه در نزد قاضی با اثر شهادت شهود در نزد غیر حاکم شرع، بسیار متفاوت خواهد بود. بنابراین، تفصیل میان حق قضاوت و حق تنفیذ، از فهم عرفی بعید است؛ یعنی ارتکاز قطعی عرف بر آن است که حجیت طریقی علم قاضی، مستلزم حجیت موضوعی آن خواهد بود. لذا، امکان طرح این احتمال وجود ندارد که خداوند، حکم به ما انزل الله را برای حاکم شرع واجب کرده، ولی مردم در پذیرش و انکار آن آزاد باشند؛ چرا که بین این دو وجوب، ملازمه‌ای بین برقرار

است. از این رو، ملاحظه می‌گردد که مردم به هنگام حضور قاضی یا ضابطان وی، مراقب اعمال خویش‌اند یا اگر اصحاب دعوا بدانند که قاضی نیز آگاه به واقعه بوده، قطعاً، به علم او تمسک می‌کنند و انشای حکم او را بر خلاف آن تقبیح می‌نمایند.

بنابراین، ارتکاز عرفی نسبت به صدور حکم قضایی نیز چنین است که این امر برای فصل الخطاب بودن و تمام شدن دعوا خواهد بود.

از سوی دیگر، اطلاعات استنکاف و ردّ حکم حاکم مانند مقبوله حنظله (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۸) نیز شامل این مورد (اثبات علمی) نیز می‌گردد؛ یعنی، حکم قاضی از باب ولایت، حجت خواهد بود. همچنین، اعراض از مفاد علم و پذیرش بینه بر خلاف آن، موجب تخصیص در ادله احکام واقع یا تصویب محض در موضوعات شده، که قطعاً هر دو باطل خواهد بود؛ یعنی اگر بینه، واقع موضوع را تغییر نداده، عقلاً، ممکن نیست که حکم غیر آن موضوع، بر آن موضوع مترتب گردد. به عبارت دیگر، اگر با قطع به تحقق عنوان (قاتل، سارق، محارب و...) ترتب آثار آن منتفی باشد، پس گویا، این آثار از احکام و لوازم آن مورد نبوده و این، خود مستلزم خلف است. لذا، با علم به ثبوت موضوع، و وقوع زنا مثلاً، امکان ندارد که خطاب (اجرای حکم و حد زنا) برای قاضی منجز نباشد؛ یعنی علم، قهراً و عقلاً طریق به واقع است و در تنجز واقع نیز چیزی غیر از علم دخیل نیست؛ مگر آنکه این علم، مشحون به شبهه باشد که در این حالت، اجرای حدود دفع می‌گردد.

بنابراین، حجیت بینه و سوگند موضوعیت نداشته، سبب اسقاط اعتبار علم نیست، بلکه این طرق، در موارد عدم علم کارایی دارد؛ زیرا، موضوع حکم شرعی، واقع قضیه است و برای شناخت آن، علاوه بر علم قطعی، علم تبعیدی نیز می‌تواند شرعاً راه‌گشا باشد.

از این رو، اگر حاکم، بر خلاف علم خود حکم کند، از الزام وارد در آیات امرکننده به حکم بر اساس حق، قسط، عدل و ما انزل الله تخلف و استنکاف کرده است. طبعاً، انشاء حکم او در این وضعیت نیز مصداق «الرجل قضی بجور و هو

يَعْلَمُ فَهوَ فِي النَّارِ» (همان، ج ۷، ص ۴۰۷) خواهد بود؛ زیرا مقتضای قسط و عدلی که مأمور به و مطلوب خداوند است، ایجاد مصداق حکم به حق و حکم به ما انزل الله می‌باشد و لازمه جواز صدور این حکم، حجیت آن برای محکوم علیه خواهد بود. به دیگر سخن، متبادر از واژه «حق» آن است که این واژه، مقابل باطل (فیومی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۴۳) و معادل «ثابت به حسب نفس الامر» بوده، عدم تطابق حکم با واقع، مساوی با عدم تحقق قسط و عدلی است که مطلوب قرآن خواهد بود. این در حالی است که مقتضای قاعده اولیه، انشای حکم عادلانه است؛ یعنی، ظاهر ادله، علم به حق داشتن در مقام قضاوت است، ولی دلیل اعتبار بینه و امثال آن، دائره این علم را توسعه داده، بر آن حاکم می‌گردد.

نتیجه آنکه ثبوت واقع از رهگذر علم، با نفوذ آن برای غیر، قابل تفکیک نیست؛ یعنی، نمی‌توان قاضی جامع شرایط و منصوب (مصداق من حکم بحکمنا) را فرض کرد که در انشای حکم، استناد به علم خویش نموده، ولی نافذ نباشد؛ مگر آنکه قرینه‌ای قطعی بر خلاف آن اقامه گردد؛ مانند اجماع مسلم بر عدم اعتبار حکم ناشی از رمل و جفر و امثال آن. علت عدم تفکیک نیز واضح است؛ زیرا، نصب قاضی به معنای تکلیف او به رعایت احکام الله در باب قضاء بوده، پس حکم وی نیز برای دیگران حجت است؛ یعنی وقتی شخص قاضی، مرجع حل و فصل خصومات و اجرای حدود، تعزیرات و قصاص بوده، مقصود از حکم به ما انزل الله نیز رعایت احکام الهی و صدور حکم پس از ثبوت موضوع است، پس بر وی واجب است تا حکم خدا را در هر موردی که او جعل کرده، مراعات نماید. از این رو، مستفاد از دلالت التزامی ادله و انضمام ارتکاز عقلا به آن، مفروغ عنه بودن حجیت قضایی یا نفوذ حکم قاضی خواهد بود.

و از سوی دیگر، هیچ نوع قرینه و شاهی در ادله قرآنی حدود و حکم به حق، وجود ندارد که این گونه از ادله فقط در مقام جعل و تشریح حکم بوده، از حیث اثباتی در مقام بیان نباشد؛ یعنی، مقتضای اصل در مورد کلامی که مطلق و بدون قید صادر شده، در مقام بیان بودن آن است و همین اصل در مقام شک نیز مرجع قلمداد می‌گردد. به بیان واضح‌تر، از نظر اصولی، اصل اولی در مقام بیان

بودن کلام است؛ یعنی اگر کلام مطلقاً صادر شد و مخاطب به مقام بیان بودن مولی شک داشته باشد، حکم اولی، در مقام بیان بودن او خواهد بود، و باید به آن ترتیب اثر بدهد؛ چرا که نفس جعل حکم قضایی، به انضمام تعلق احکام به عناوین واقعیه و دلیل ولایت قاضی در مسند قضا، مساوی با نفوذ علم شخص وی در تلبس افراد به این عناوین است.

اطلاقات و عمومات ادله حکم به قسط و عدل نیز اقتضا دارد که اگر حکم به علم، مطابق حق باشد، نافذ تلقی گردد. به این جهت، وظیفه اصلی قاضی در پرونده‌های قضایی، تشخیص قطعی موضوع یا تشخیص مستند به حجت شرعی است تا پس از آن نیز، بتواند بر اساس حق و عدل، انشای رأی نماید؛ چه اینکه قضاوت در عمل به معنای تطبیق حکم کلی بر موضوع خارجی بوده و آن نیز متفرع بر احراز حقیقی یا تعبدی موضوع آن حکم خواهد بود.

همچنین، حجیت علم قاضی در روایت معتبر حسین بن خالد^۳ از امام صادق علیه السلام به صراحت بیان شده است؛ زیرا حضرت در این روایت فرموده‌اند: «اگر امام فردی را در حال زنا یا نوشیدن شراب ببیند، بر او واجب است تا بر آن شخص، اقامه حد کند و با وجود دیدن نیازی به شاهد نیست؛ زیرا امام امین خدا میان مردم است. و اگر امام ببیند که فردی دزدی می‌کند باید او را از آن کار نهی کند و او را وانهد. گفتم: چگونه؟ فرمود: زیرا اگر حق خدا باشد، بر امام واجب است که آن را اقامه نماید و اگر حق مردم است، مربوط به خود مردم است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۶۲).

این روایت از مهم‌ترین ادله نفوذ علم قاضی تلقی می‌گردد؛ چه اینکه انصراف بدوی لفظ امام، به امام معصوم مخدوش است؛ زیرا، اولاً معنای لغوی امام، عام بوده (فیومی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۳)، تا زمانی که قرینه‌ای برخلاف آن نباشد، بر معنای دیگری قابل حمل نیست. ثانیاً، مراد از واژه امام، با توجه به قرائنی که در ابواب قضایی، کتب روایی و حتی در خود این روایت نیز مشاهده می‌شود، حاکم عدل شرعی است؛ در مثال، معنا ندارد که اقرار فقط نزد امام موضوعیت داشته باشد (حر عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۲۸، ص ۵۷). همچنین، در برخی دیگر از روایات قضا، به امام

عادل (همان، ج ۲۹، ص ۶۱) یا امام عادل ظاهر (همان، ج ۲۹، ص ۱۶۱) یا والی (همان، ج ۲۸، ص ۳۷۵) اشاره شده است.

از سوی دیگر، ظاهراً، ایشان در صدد بیان وظیفه اختصاصی خود برای راوی نبوده‌اند؛ زیرا بیان آن برای وی فایده‌ای نخواهد داشت، بلکه احتمالاً، مراد ایشان، تعیین حکم کلی و عام (داوری با علم) است. این تقریب، خصوصاً، با توجه به ذیل روایت، تقویت می‌گردد؛ زیرا اقامه حق، انحصار به امام معصوم نداشته و شأن حاکم عادل است.

از سوی دیگر، با لحاظ سیاق روایت یعنی، عمومیت ملاک امین بودن در حجیت و نفوذ علم، مشخص می‌گردد که حاکم شرع نیز می‌تواند طبق علم خود قضاوتی نافذ نماید، به ویژه آنکه واژه «نظر إلی» در این روایت، به عنوان طریقی بیان شده، حاکی از حصول علم عادی است که طبعاً، در این جهت میان علم عادی معصوم و غیر ایشان و نیز میان انواع مختلف حقوق و حدود تفاوتی ندارد؛ وانگهی، از انضمام نکته طریقت علم قاضی به این روایت، به دست می‌آید که این علم، حتی اختصاص به مجتهد نیز نداشته، علم متعارف برای قاضی مأذون نیز حجیت است. البته، برابر همین روایت، انشای حکم در حق الناس، مشروط به مطالبه صاحب حق خواهد بود.

به هر روی، بر فرض که حکم را دایره مدار عنوان امام بدانیم و موضوع روایت را درباره امام معصوم علیه السلام محسوب کنیم، ولی نکته و ملاک اصلی در این روایت آن است که در این واقعه، حقیقت امر و موضوع حکم برای امام علیه السلام روشن شده است و ایشان نسبت به آن امر که در مرأی و منظر امام اتفاق افتاده، علم حاصل نموده‌اند.

بنابراین، حاکم مکلف است تا در موارد حق الله به استناد علم خود حکم دهد و بدون انتظار تأمین دلیل و بینة، اقامه حد نماید. لذا، مطابق این روایت، تفکیک میان حجیت علم قاضی و نفوذ حکم او روا نخواهد بود؛ مع الوصف، صحت قضاوت در حق الناس به استناد علم، منوط به تحقق شرط آن، یعنی مطالبه ذی حق است.

در روایت دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام شریح قاضی را مورد عتاب قرار داده‌اند که چگونه ممکن است حضرت در یک ادعای کوچک، از ناحیه او، مورد تصدیق و

اطمینان قرار نگیرد و حال آنکه ایشان، به سبب صداقت و امانت خود در نزد مردم، امر عظیم زعامت جامعه را بر عهده دارد (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۱۰).

مستفاد از ظاهر این اعتراض آن است که بر شریح لازم بود تا به قرینه همین اولویت، به سخن امام اعتماد نماید و با اطمینان، ادعای ایشان را تصدیق کند و بر اساس آن حکم نماید. بنابراین، با عنایت به اینکه قاضی در این قضیه غیر از امام علیه السلام است، می توان گفت که دلالت این حدیث بر عدم انحصار حجیت علم معصوم و تعمیم نفوذ قضای علمی برای حاکم شرع منصوب است.

به هر روی، اگر آثار و اخبار قضاوت های معصومین به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام بررسی گردد، خصوصاً آنجا که یکی از ائمه علیهم السلام فعل معصوم دیگری را برای بیان حکم شرعی نقل می نمایند، قطعی بودن جواز عمل معصوم و به تبع آن، نفوذ قضاوت با علم است. به دیگر سخن، تواتر اجمالی این دسته از قضایا، روشنگر نکته ای کلی، ولی مفروض و پنهان در این گونه روایات است که حاکم شرع می تواند از قرائن و اماراتی که موجب یقین و رسیدن به حقیقت است، در مقام دادرسی بهره گیرد؛ از این رو، هر چند برخی از قضاوت های معصومین علیهم السلام قابل تقلید و تکرار نیستند، مع الوصف، روی هم رفته، از مجموع آنها، مشروعیت اصل استناد به علم حاکم در کشف واقع و تنفیذ این حکم به دست می آید.

شیخ صدوق، بخشی از این قضایا را در کتاب فقیه و با عنوان «باب ما یقبل من الدعاوی بغیر بیّنه» جمع آوری و نقل کرده است (همان، ج ۳، ص ۱۱۱ - ۱۰۵). همچنین، شیخ حر عاملی نیز برخی از این روایات را در کتاب تفصیل وسائل الشیعه و با عنوان «باب أنّ للقاضی أن یحکم بعلمه من غیر بیّنه» ذکر کرده است (حرّ عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۲۷، ص ۲۷۴). مرحوم سید مرتضی برخی از این قضایا را مانند داستان ناقه اعرابی، جزء مسلّمات امامیه فرض کرده است (سید مرتضی، ۱۴۱۵ق، ص ۴۹۰).

به هر روی، آنچه تاکنون در حجیت علم قاضی تقریر گشت، بنابر حجیت ذاتی قطع و خاصیت طریقت آن بود. و طبعاً عمل به مقتضای علم نیز، مطابق قاعده اولیه خواهد بود؛ زیرا، مستفاد از دلالت ظاهر عمومات آن است که واقع امر، تمام الموضوع یا تمام العله برای صدور حکم است. از این رو، چنین

می‌نماید که مناط اصلی در جواز قضاوت، تعلیق حکم بر عنوان صرف، بوده، هیچ شیئی و شرطی در آن مداخلت ندارد. طبعاً با این بیان، در حجیت قضایی علم، میان حق الله و حق الناس فرقی نخواهد بود.

نتیجه آنکه مستفاد از ادله نفوذ علم، آن است که هرگاه قاضی، تحقق موضوع حکم قضایی را با قطع و یقین احراز نماید، علم به ضرورت رفع نزاع یا اجرای حد نیز حاصل گشته، از نظر وضعی، وی جواز قضاوت را پیدا کرده است. در بیان دیگر، قاضی با علم خود، موضوع و مصداق حق و عدل را تشخیص داده، به استناد آن، باید حکم نماید. جواز حکم نیز، مستلزم وجوب متابعت دیگران از آن بوده، بر آنان نیز حجت خواهد بود.

البته، مستفاد از ظهور ادله حجیت علم معصوم در علم متعارف و عادی، آن است که قطع حاکم نیز باید از اسباب نوعی و عادی حاصل آید؛ یعنی، این علم باید به گونه‌ای باشد که اگر فرد دیگری نیز در مسند وی قرار گیرد، همان‌گونه علم به واقع پیدا نماید. بنابراین، از این جهت، تفاوتی میان علم متعارف شخصی و نوعی، یا علم عادی حسی و حدسی ناشی از قرائن قطعی در کشف واقعیت نخواهد بود؛ زیرا حجیت علم طریقی، در اثبات متعلق خود، امری ارتکازی و عقلی بوده و آنچه که باید برای قاضی محور داوری باشد، حق و عدل واقعی است. با این بیان روشن می‌گردد که سرّ عدم تأکید خاص یا فراوان بر جنبه اثباتی علم با وضوح مسئله در ارتکاز عرفی، امری طبیعی و معمول خواهد بود. البته، منظور از علم قاضی، قطع جازم با نفی احتمال خلاف عقلی نیست؛ بلکه مراد، اطمینان و علم عادی است. مع الوصف، صرف تخمین یا حدس نسبت به واقع نیز نمی‌تواند مصداق ادله حجیت قطع قاضی تلقی گردد.

۵. نتیجه

در عصر حاضر، علوم جنایی با رویکرد توجه به حل معضلات قضایی، بسامد ابتلای بالایی یافته و از رهگذر امارات قضایی، در خدمت دستگاه عدالت قرار گرفته است؛ چه گاه، قاضی، آگاهی لازم و توانایی کافی را در روشن کردن برخی از عناصر موضوعی پرونده و تمهید مقدمات آن نداشته، به ناچار جهت انجام

تحقیقات و کشف واقعیات باید به اهل خبره مراجعه کند. طبعاً رجوع به خبره، یکی از منابع حصول علم قاضی در احراز حقیقت است؛ و از این رو، خلاء پشتوانه‌های نظری و جامع در این زمینه، سبب واکاوی در حوزه مبانی و پیش‌فرض‌های فقهی - حقوقی آن است.

آنچه با بررسی در تحقیق حاضر نتیجه می‌شود این است که از نظر شرعی، علم فردی که در مسند صدور حکم قرار دارد، حجت و نافذ است؛ چه اینکه مقتضای عمومات و اطلاعات ادله حدود و حکم به حق، شامل این مورد نیز می‌گردد؛ زیرا، اطلاق در اصطلاح اصولی، رفض القید است و لذا، همین که به طور کلی، گوینده در مقام بیان بوده و قیدی را ذکر نکرده است، خود دلیل بر اطلاق و شمول آن نسبت به علم نیز خواهد بود. وانگهی، عمل به علم، مقتضای اصل اولی در مقام امثال تکالیف است؛ یعنی با علم به موضوع، حکم مربوط به آن نیز منجز می‌گردد.

همچنین، برآیند مطالعه در ماهیت کارشناسی حاکی از آن است که از نظر فقهی، مبنای اعتبار قول خبره، همان سیره عقلایی در رجوع جاهل به عالم و حصول اطمینان از قول کارشناس است. از این رو، می‌توان گفت که نظر خبره، علم متعارفی است که نوعاً، تردیدی در اذهان عرف باقی نمی‌گذارد. البته، حجیت آن، به سبب امضای شارع خواهد بود. احراز امضای شارع نیز از رهگذر سکوت و عدم ردع وی از عمومیت ارتکاز مذکور است. البته، شمول دلیل سیره، محدود به حصول اطمینان از قول خبره، یا اشتراط عدالت در آن خواهد بود؛ یعنی، در نهایت، برای دفع احتمال کذب، اعتبار عدالت یا وثاقت وی بعید نیست. بنابراین، به حکم ارتکاز عمومی در رجوع جاهل به عالم و سکوت معصوم از ردع آن، اعتبار رجوع به خبره در ترافعات قضایی، به ویژه در مصادیق جدید آن مانند تحقیقات جنایی، مورد امضای شرع قرار می‌گیرد؛ یعنی دیدگاه کارشناسان، از صغریات نظر اهل خبره تلقی می‌شود.

مع الوصف، از نگاه شریعت اسلامی و حتی از نظر حقوق موضوعه، اظهار نظر پلیس جنایی در امور حقوقی و جزایی، دلیلی مستقل نیست که خود به تنهایی،

مبنای قضاوت قرار گیرد و لذا، کارشناس نمی‌تواند جانشین قاضی یا مستقل از علم قاضی باشد؛ بلکه در نهایت، نظر کارشناسی، ارزش آماره قضایی دارد. از این رو، استناد به اوضاع و احوال پرونده، مشاهدات قاضی و به ویژه امارات قضایی، مانند نظر کارشناسی، از جمله بایسته‌های قانونی، در مورد انشای آرای مستند به علم است. لذا، به استناد ماده ۲۵۶ آ.د.م. استنتاج از نظر خبره و تشخیص میزان تأثیر یا صحت و سقم رأی کارشناسی، و نیز سنجش انسجام آن با واقع قضیه، بر عهده دادگاه است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۴ق)، *فرائد الاصول*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸ش)، *ترمیمولوژی حقوق*، تهران، گنج دانش.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۱ش)، *دائرة المعارف علوم اسلامی قضایی*، تهران: گنج دانش.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۰ق)، *وسائل الشیعه*، قم: آل البيت علیهم السلام.
- حسن زاده، مهدی (۱۳۸۸ش)، *بررسی فقهی - حقوقی کارشناسی و ارزش اثباتی آن*، قم: دانشگاه قم.
- حسینی عاملی، سید محمدجواد (۱۴۱۸ق)، *مفتاح الکرامه*، بیروت: دار التراث.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۰ق)، *تحریر الأحکام الشرعیة*، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ق)، *مفردات ألفاظ القرآن*، قم: دار العلم.
- زراعت، عباس و حمیدرضا حاجی زاده و یاسر متولی جعفرآبادی (۱۳۸۶ش)، *قانون آیین دادرسی کیفری در نظم حقوقی کنونی*، تهران: خط سوم.
- سرور واعظ بهسودی، سید محمد (۱۴۲۲ق)، *مصباح الاصول*، (تقریر اصول فقه سید ابوالقاسم خویی)، قم: داوری.
- شامبیاتی، هوشنگ (۱۳۸۸ش)، *حقوق جزای عمومی*، تهران: مجد.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۷ش)، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: دراک.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: جامعه مدرسین.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۱۴ق)، *تکملة العروة الوثقی*، قم: داوری.
- عاملی، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق)، *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۰۳ق)، *الروضة البهیة*، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۵ق)، *المصباح المنیر*، قم: مؤسسه هجرت.
- کاتوزیان، ناصر، مقاله «کارشناسی، علم و تجربه در خدمت عدالت»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۲، زمستان ۱۳۸۲.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- کنی طهرانی، علی (۱۳۹۹ق)، *کتاب القضا*، بی جا: بی نا، چاپ سنگی.
- کی نیا، مهدی (۱۳۸۶ش)، *مبانی جرم شناسی*، تهران: دانشگاه تهران.
- مراغی، میر عبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، *العناوین الفقهیه*، قم: جامعه مدرسین.
- موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا)، *تحریر الوسیله*، قم: دار العلم.

- موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا (۱۴۰۵ق)، کتاب الشهادات، قم: بی نا.
- نائینی، محمد حسین (۱۴۱۸ق)، رسالة الصلاة في المشكوك، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
- نائینی، محمد حسین (۱۳۵۲ش)، أجود التقريرات، قم: عرفان.
- نائینی، محمد حسین (۱۴۱۷ق)، فوائد الأصول، قم: النشر الإسلامي.
- نجابتی، مهدی (۱۳۸۸ش)، پلیس علمی (کشف علمی جرائم)، تهران: سمت.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربي.
- نراقی، احمد (۱۴۱۷ق)، عوائد الأيام في بيان قواعد الأحكام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۴ق)، قرائات فقهیه معاصره فی الحقوق والقضاء، بیروت: الغدير.